

دخترانِ زیرِ زمینی کابل

زندگی پنهان دختران افغانستان در پوشش پسرانه

جَنی نوردبرگ

ترجمه آيسان شموسی



کتاب کوله پستی

سرشناسه

: نوردبرگ، جنی

Nordberg, Jenny

عنوان و نام پدیدآور

: دختران زیرزمینی کابل: زندگی پنهان دختران افغانستان / پوشش پسرانه / جنی نوردبرگ: ترجمه آيسان شوموسی.

مشخصات نشر

: تهران: کتاب کوله‌پشتی، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری

: ۳۶۸ ص.

شابک

: 978-600-461-211-1

وضعیت فهرست‌نویسی

: فیبا

یادداشت

: عنوان اصلی: The Underground Girls of Kabul: The Hidden Lives of Afghan Girls

Disguised as Boys, 2014.

موضوع

: هویت جنسی -- افغانستان

موضوع

: Gender identity -- Afghanistan

موضوع

: نقش جنسیت -- افغانستان

موضوع

: Sex role -- Afghanistan

موضوع

: زنان -- افغانستان -- وضع اجتماعی

موضوع

: Women -- Afghanistan -- Social conditions

موضوع

: دختران -- افغانستان -- وضع اجتماعی

موضوع

: Girls -- Afghanistan -- Social conditions

شناسه افزوده

: شوموسی، آيسان، ۱۳۷۷، مترجم

رده‌بندی کنگره

: HQ۵/۱۰۷۵ / الف ۷۱۳۹۷ ن ۹

رده‌بندی دیویی

: ۳۰۵/۳۰۹۵۸۱

شماره کتاب‌شناسی ملی

: ۵۳۹۵۶۴۴

Copyright (c) 2014 by Jenny Nordberg

این کتاب با اجازه رسمی نویسنده و ناشر در ایران منتشر شده و مشمول قانون کپی‌رایت است.



کتاب کوله‌پشتی

مخبران زارزمینی کابل

زندگی پنهان دشمنان افغانستان در پوشش پسرانه

جینی نوردبرگ

ترجمه آیسال شموغی

شابک: ۹۷۸-۹۶۱-۲۱۱-۴۶۱

نوبت چاپ: اول - سال ۹۹

ویراستار: شهین خاصی

صفحه‌آرا: آتلیه کوله‌پشتی

طراح جلد: احمد شهبازی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۵۹۴۸۱۰-۶۶۵۹۷۶۱۳

پست الکترونیک: Koolehposhti-pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: [ketabekoolehposhti](https://www.instagram.com/ketabekoolehposhti)

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲-۱۰۴
همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار ۹

بخش اول: پسران

فصل اول: مادرِ یاغی ۱۴

فصل دوم: بی‌کال ۲۵

فصل سوم: متحابِ مردم ۳۷

فصل چهارم: خالیِ فرزندِ پسر ۵۱

فصل پنجم: سیاستمدار ۶۴

فصل ششم: دخترانِ زیرِ سیبی ۷۹

فصل هفتم: پسرکِ بازیگوش ۹۱

بخش دوم: - زنان

فصل هشتم: دخترِ پسروار ۱۱۴

فصل نهم: آرزیتا، نامزدِ نمایندگیِ پارلمان ۱۳۹

فصل دهم: چایِ عصرانه با یک خانوادهٔ پشتون ۱۵۵

فصل یازدهم: عروسِ آینده ۱۶۷

فصل دوازدهم: دنیایِ خواهرانه ۱۸۱

بخش سوم: مردها

فصل سیزدهم: بادیگارد ۱۹۴

فصل چهاردهم: عاشقانه و پُراحساس ۲۱۶

فصل پانزدهم: راننده ۲۲۹

فصل شانزدهم: رزمی کار ۲۴۰

فصل هفدهم: دختران گریزان از ازدواج ۲۵۶

فصل هیجدهم: الهه زایش و باروری ۲۶۸

بخش چهارم: پدران

فصل نوزدهم: نسل شکست خورده ۲۸۰

فصل بیستم: بی پناه و طرد شده ۳۰۱

فصل بیست و یکم: همسر ۳۱۰

فصل بیست و دوم: پدر آزیتا ۳۲۸

سخن آخر: یکی از سرها ۳۶۰

پیشگفتار

شروع تغییر از همین جاست.

روسی سیاه را برمی دارم و می گذارم داخل کوله پشتی ام. موهایم را پشت سرم گوجه ای می کنم. بزودی پرواز خواهم کرد و بر فراز آسمان خواهم بود. پشتم را صاف می کنم و بالا تمام را کمی بلندتر نگاه می دارم، طوری که هیکلم فضای بیشتری اشغال کند. به جنگ فکر می کنم؛ فقط به خوردن یک بستنی در دبی فکر می کنم.

روی بندل سیاه که چک با روکش پلاستیکی در سالن پروازهای خروجی فرودگاه بین المللی کابل میسم ام. اعتنا، ویزای من تا چند ساعت آینده به پایان می رسد. گروه خاصی از مهاجران بریتانیایی دست گرفته اند و من برای اولین بار در سه ماه گذشته، طعم آسایش را پس از زندگی در پشت سیم های خاردار و نگهبانان مسلح تجربه می کنم. سه زن امدادگر با شلوار جین لانه لاغر با هیجان درباره تفریحات ساحلی صحبت می کنند، پارچه مشکی کشفافی از روی شانه یکی از آنها افتاده و قسمتی از پوست برنزه شده اش را نمایان کرده است.

به نمای مبهمی از اندام او خیره شده ام. در چند ثانیه اخیر، حتی به بدن خودم هم به ندرت نگاه کرده ام.

الان تابستان سال ۲۰۱۱ است و یک سالی هست که خارجی ها، مهاجران را از کابل شروع کرده اند. باوجود فشارهای اخیر، افغانستان در برابر خدایان از لحاظ نظامی و کمک های خارجی احساس شکست می کند. از وقتی که رئیس جمهور اوباما اعلام کرد سربازان آمریکا از سال ۲۰۱۴ شروع به عقب نشینی از افغانستان خواهند کرد، کاروان بین المللی هم سراسیمه در تکاپو بوده است. فرودگاه کابل اولین نقطه در راه رسیدن به آزادی است برای دیپلمات ها، پیمانکاران و مشاوران خسته، به ستوه آمده و

محدود شده در افغانستان، سوداگران صلح و توسعه بین‌المللی همگی در انتظار مطالب پُست‌شده جدیدی هستند که بیان کند «آبادانی کشور» یا «کاهش فقر» هنوز از مسیر خود منحرف نشده است. آنها هنوز هم به روزهای امیدبخش گذشته می‌اندیشند و تقریباً یک دهه قبل را به یاد می‌آورند که طالبان تازه شکست خورده بود و هر رؤیایی ممکن به نظر می‌رسید؛ آن زمان که انتظار می‌رفت افغانستان به یک دموکراسی سکولار به یک غربی تبدیل شود.

بازار ورودگاه غرق در نورِ ساعت‌های بعدازظهر است، تلفن همراهم در کنار یکی از پنجره‌های سالن فرودگاه تاحدودی آنتن می‌دهد. شمارهٔ آزیتا را می‌گیرم. با یک کلیک کوچک، تباطو برقرار می‌شود.

او بعد از ملاقات با دادستان و دیگر مقامات عمومی کاملاً گیج شده و مورد توجه مطبوعات قرار گرفته است. از به‌عنوان یک سیاستمدار این فرصت را خوشایند می‌داند. زمانی که لباس‌هایش را توصیف می‌کند صدای خنده‌اش را می‌شنوم: «شیک‌پوش بودم و دیپلماتیک. همه‌شان از من عکس گرفتند؛ برگزاری بی‌بی‌سی، صدای آمریکا و تلویزیون طلوع. یک روسری فیروزه‌ای شستم - همان‌که پریروز سرم بود و شما دیدید، با یک کُت مشکی.» مکثی می‌کند و سپس ادامه می‌دهد: «و آرایش زیاد! یک آرایش غلیظ.»

نفس عمیقی می‌کشم، من یک روزنامه‌نگارم و او سه ساعت من را مطالعه می‌کند. قاعدتاً هیچ احساساتی نباید از خودم بروز بدهم.

آزیتا متوجه سکوت من می‌شود و بلافاصله شروع می‌کند به قوت‌نفس دزدانه چیز رویه‌راه خواهد شد. او مطمئن است؛ جای نگرانی نیست.

نوبت پرواز ما اعلام می‌شود و من باید بروم. پُشت تلفن همان حرف‌های همیشگی را می‌زنیم: «فعلاً خدا حافظی نمی‌کنم. بله، به زودی همدیگر را می‌بینیم.»

همان‌طور که از این طبقه به طبقه بالا می‌روم، جایی خودم را به پنجره می‌چسبانم تا ارتباط موبایلی قطع نشود و دربارهٔ بازگشتم خیال‌بافی می‌کنم. این می‌توانست آخرین صحنهٔ یک فیلم باشد. همان لحظه‌ای که در یک حرکت پرشتاب مایوس‌کننده

در فرودگاه، احساس می‌کنی برنده خواهی شد و همه چیز روبه‌راه خواهد شد - رسیدن به یک پایان خوب! چه خوب می‌شد اگر یک بعدازظهر دیگر هم در دفتر سرهنگ هوتاک^۱ می‌ماندم و او در مورد تاریخ انقضای ویزای من کلی حرف می‌زد و سپس بعداز صرف یک فنجان چای و زدن مهر بر گذرنامه، اجازه خروج به من می‌داد.

همان‌طور که هر مرحله را در ذهنم مرور می‌کنم، می‌دانم که هرگز این کارها را انجام نخواهم داد و نمی‌دانم پرده آخر را چگونه به پایان خواهم رساند. آیا نیروهای آمریکایی مرا به خانه آزیتا روانه خواهند کرد؟ به کمیسیون حقوق بشر افغانستان؟ یا فقط خدمت خواهم بود با چاقوی جیبی و مهارت‌های مذاکره‌ام؟ سرشار از خشم و اعتقادی که اوضاع را با کمی تلاش بیشتر آرام کنم؟

با عبور از گیت فرودگاه، این سناریوها همه از ذهنم زدوده می‌شوند. همیشه همین‌طور است. من تمام بقیه کاری را می‌کنم که همه می‌کنند. سوار هواپیما خواهم شد و به‌جای خود ادامه خواهم داد.